



فصل نامه تحلیلی-انتقادی حوزه • شماره بیست و یکم • تابستان ۱۴۰۲

نهاد مرجعیت و آیت الله العظمی میلانی قدس سره

در مصاحبه با جناب آقای گلابگیر

آقای سیدی که دبیرستان علوی را تأسیس کردند و به همین خاطر به علوی معروف شدند، از علمای حوزه بودند و درس کفایه داشتند. یک روز بعد از درس مرحوم شیخ هاشم قزوینی گفتند مرحوم آیت الله میلانی از شاگردان مرحوم کمپانی و مرحوم میرزا نایینی که در کربلا هستند، آن قدر که وجودشان می‌تواند در مشهد مؤثر باشد، در کربلا نیست و غیر ایشان هم در کربلا بزرگانی مانند آیت الله شیرازی، شیخ محمدرضا اصفهانی و حائری هستند. گفتند با امضای طومار از ایشان تقاضا کنیم که سرپرستی حوزه مشهد را به عهده بگیرند و به فکر تهیه و تدوین دعوتنامه‌ای با امضای طلاب و فضلا و برخی از علما برآمدند.

این مصاحبه، برشی از طرح تاریخ شفاهی روحانیت است که از سوی مرکز اسناد آستان قدس رضوی در مرداد ۱۳۸۳ انجام شده و در اختیار مجله حوزه قرار گرفت.

بنده محمدعلی روحانی معروف به گلابگیر هستم. حرفه و شغل ما تولید عرقیات سنتی گلاب است و به همین نام نیز شهرت یافتیم. متولد ۱۳۰۶ مشهد در محله نوغان هستم. من در کنار طلبگی و درس، حرفه گلابگیری با تمام مخلفات آن داشتم تا برای تأمین زندگی طلبگی نیاز پیدا نکنم از بیت‌المال و سهم امام استفاده کنم.

سیوطی و مغنی و مطول را در خدمت استاد محمدتقی ادیب نیشابوری تلمذ کردم، لمعتین را پیش مدرس آموختم و رسائل و مکاسب را از محضر مرحوم شیخ هاشم قزوینی بهره بردم، یک مقدار اشارات و منظومه حاج ملاهادی سبزواری و اسفار را نیز از محضر مرحوم شیخ مجتبی قزوینی استفاده کردم تا نوبت رسید به آیت‌الله میلانی رحمته که بیش از اساتید دیگر در خدمت ایشان بودم.

س: داستان تهیه طومار امضا برای دعوت آیت‌الله میلانی چه بود؟

• آقای سیدی که دبیرستان علوی را تأسیس کردند و به همین خاطر به علوی معروف شدند، از علمای حوزه بودند و درس کفایه داشتند. یک روز بعد از درس مرحوم شیخ هاشم قزوینی گفتند مرحوم آیت‌الله میلانی از شاگردان مرحوم کمپانی و مرحوم میرزا نایینی که در کربلا هستند، آن قدر که وجودشان می‌تواند در مشهد مؤثر باشد، در کربلا نیست و غیر ایشان هم در کربلا

بزرگانی مانند آیت‌الله شیرازی، شیخ محمدرضا اصفهانی و حائری هستند. گفتند با امضای طومار از ایشان تقاضا کنیم که سرپرستی حوزه مشهد را به عهده بگیرند و به فکر تهیه و تدوین دعوتنامه‌ای با امضای طلاب و فضلا و برخی از علما برآمدند. حافظه‌ام خوب جواب نمی‌دهد و نمی‌توانم دقیق بگویم چه سالی بود، ولی فکر می‌کنم سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ بود. دعوتنامه را چند نفر از فضلاء مشهد از جمله بنده به کربلا خدمت ایشان بردیم و ایشان بعد از مدتی به مشهد مشرف شدند و حدود یک سال در منزل میرزا علی‌اکبر نوغانی سکنی داشتند که منزلی برای ایشان خریداری شد. در این مدت تکاپوی زیادی داشتیم که ایشان در مشهد بماند. مرحوم شیخ مجتبی قزوینی، مرحوم میرزا جوادآقای تهرانی و مرحوم شیخ کاظم دامغانی را که فهول علمای مشهد بودند، ملاقات کردیم و تقاضا کردیم حالا که آقای میلانی آمداند و حوزه علمیه خراسان به چنین شخصیتی نیاز دارد، از ایشان تقاضا کنید بمانند و آقایان در این امر کوتاهی نکردند. بعد به سراغ جمعیت‌ها از جمله مرحوم میرزا علی‌اصغر عابدزاده و محمدتقی شریعتی رفتیم و از ایشان هم خواستیم که از آقای میلانی خواهش کنند در مشهد ماندگار باشند و همچنین از برخی از تجار متدین و مؤثر در مشهد خواستیم که برای ماندن آیت‌الله میلانی بکوشند. بالاخره نتیجه کوشش آقایان این شد که آقا فرمودند به مدت یک

زیارت می‌آمدند) تا از آیت‌الله میلانی وقت بگیرند که نظر مبارک مرحوم حاج شیخ در این حاشیه چیست؟ بعد فرمودند: قدر این دو امتیاز ایشان را بدانید که آقای خویی ندارند.

س: چه طیف از طلبه‌ها در درس اصول شرکت می‌کردند، ظاهراً فضلالی زیادی می‌آمدند؟

• مرحوم سیدعلی رضوی، مرحوم سید محمدباقر حجت که ایشان از علمای کربلا و داماد مرحوم آیت‌الله آشتیانی بودند، شیخ مرتضی آشتیانی، مرحوم استاد شانه‌چی (شیخ محمدکاظم شانه‌چی)، مرحوم سیدجعفر جورابچی (که اسم خانوادگی‌شان را عوض کردند و الهی گذاشتند و از فضلالی حوزه در مدرسه نواب بودند)، سیدجعفر سیدان، سید عباس سیدان، مرحوم سیدمحمود مجتهدی (برادر آیت‌الله‌العظمی سیستانی که در نجف هستند)، شیخ اصغر معصومی. سید محمد موسوی نیشابوری از نزدیک‌ترین اصحاب ایشان بود و آقا خیلی به ایشان توجه داشتند، مرحوم سید ابراهیم علم‌الهدی که در مسجد حوض ۴۰ پایه به امر آقا نماز می‌خواندند و بعد از آقا حوزه درس ایشان را اداره می‌کردند. بیان‌شان بیان آن‌چنانی نبود، ولی از شاگردان ممتاز آقا و معروف بود. در حوزه تنها کسی که تصدیق اجتهاد از آقا گرفتند، ایشان بود. ایشان در نجف و کربلا جزء شاگردان ممتاز و خصیصین آیت‌الله میلانی بود که پس از استقرار ایشان

سال آزمایشی می‌مانم که تا ببینم این‌جا جای من هست و می‌توانم کار کنم و آقایان ببینند بحث‌های ما به دردشان می‌خورد یا نه؟

پس از یک سال که از ماندن مرحوم گذاشته بود، مشرف شدم به کربلا و خدمت آیت‌الله وحید خراسانی در صحن مقدس امام حسین (علیه السلام) رسیدم. ایشان فرمودند: آقای روحانی چه کار کردید توانستید آقای میلانی را در مشهد نگه دارید؟ گفتم: به سلامتی، سرکار آقا را نگه داشتیم گفتند: این موفقیت را تبریک می‌گویم حالا که آقا را نگه داشتید، دو نکته از ایشان برای شما نقل کنم با این که ایشان شاگرد مرحوم آیت‌الله خویی بودند از آنجا که باید حقیقت را بازگو کنند، فرمودند: مرحوم آیت‌الله میلانی ادباً و نظراً از استاد ما آقای خویی برترند، اما درباره خصیصه دوم لازم است بگویم ایشان به حاشیه مرحوم حاج شیخ کمپانی خیلی وارد و مطلع بودند به گونه‌ای که وقتی فضلالی نجف درباره یک سطر و یک خط از این حاشیه می‌ماندند که منظور حاج شیخ چیست، احتمالات زیادی می‌دادند و در نهایت دیگر نمی‌دانستند منظور حاج شیخ از این عبارت چیست؟ منتظر می‌شدند برای زیارت دوره (زیارت دوره در نجف معمول بوده الان هم شاید معمول باشد. موقع زیارت مخصوص امام حسین (علیه السلام) در اول رجب، بزرگوارها و حتی مراجع مانند مرحوم آیت‌الله سید محمود شاهرودی مقید بودند و با پای پیاده برای

در مشهد، به مشهد مهاجرت کردند. اینها افتخار تلمذ و تدریس در خدمت آیت‌الله میلانی را داشتند.

س: چه کمبودی در حوزه مشهد وجود آقا میلانی را ضروری کرده بود؟

● آقایانی که در آن تاریخ در مشهد بودند و در رأس اینها از نظر استادی مرحوم شیخ هاشم قزوینی قرار داشت، روزی پنج درس می‌گفتند. در حوزه سه سطح و دو خارج اصول و خارج فقه داشتند و خیلی پرکار

و عمیق بودند، ولی ایشان نجف را ندیده بود و از محضر اساتیدی مانند مرحوم نایینی، مرحوم کمپانی و مرحوم شریعت اصفهانی بهره نبرده بود، و آقای میلانی نسبت به ایشان این امتیازات را واجد بود. شخصیت‌هایی مانند مرحوم شیخ کاظم دامغانی هیچ گاه مدعی نبودند که ما در حد آقای میلانی هستیم یا مرحوم شیخ مجتبی قزوینی از جمله کسانی بود که اصرار می‌کردند در مشهد بمانید و حوزه به وجود شما نیاز دارد، این نشان می‌دهد که بزرگان حوزه تشخیص داده بودند آقای میلانی چیزهایی دارد که آنان در آن حد نیستند و پیش از این که درس پر بار و دقیق و عمیق ایشان را ببینند، خواهش کردند، بمانید.

س: ماجرای واقعه ۴۲ که آیت‌الله میلانی

به تهران سفر کردند چه بود؟

● در آن واقعه که مرحوم امام زندانی شد و علمایی مانند مرحوم آیت‌الله قمی و مرحوم شیخ بهاء‌الدین شیرازی به زندان رفتند، موقعیت حساس بود، می‌گفتند تلکس شده آقا را نگذارید تهران بیاید، ما مصمم به کشتاریم و اگر تا حالا ۱۵ هزار کشته شده‌اند، تعداد دیگری هم به خاطر حضور آقای میلانی کشته می‌شوند.

آقا تلفن‌ها و تلگراف‌های مرتب دریافت می‌کردند که

حضرت‌عالی تشریف بیارید به تهران تا تکلیف ما بازاری‌ها مشخص شود، آیا به بسته بودن بازار ادامه دهیم یا باز کنیم؟ چون ما به دستور شما بستیم، به دستور شما باید باز کنیم؟ آقای میلانی تصمیم گرفتند به اتفاق آقازاده‌شان محمدعلی به تهران بروند و بلیط هواپیما گرفته شد و این دو بزرگوار رفتند. موقع رفتن رییس ساواک، که مرد مرموزی بود، در ظاهر فرهنگی بود، عبایی بر دوش و عرقچین بر سر داشت و یک مفاتیح در دست از در قبله مسجد گوهرشاد وارد شد.^۱ آمده بود از رفتن آقا به تهران جلوگیری کند. آقا مصمم به رفتن بودند، چون به تهرانی‌ها وعده کرده بودند که می‌آیند. بعد دیدند حریف ایشان نیستند، ایشان را تا اول خیابان تهران بدرقه کردند. بعد از یک ساعت آقای

آقایانی که در آن تاریخ در مشهد بودند و در رأس اینها از نظر استادی مرحوم شیخ هاشم قزوینی قرار داشت، روزی پنج درس می‌گفتند. در حوزه سه سطح و دو خارج اصول و خارج فقه داشتند و خیلی پرکار و عمیق بودند، ولی ایشان نجف را ندیده بود و از محضر اساتیدی مانند مرحوم نایینی، مرحوم کمپانی و مرحوم شریعت اصفهانی بهره نبرده بود

هنوز زندان نرفته بودند (آن زمان بیشتر آنها در زندان بودند) سخنرانی می‌کردند و همان منزل آقای میلانی پایگاه علما و انقلابیون شده بود. مرحوم شیخ عباس‌علی اسلامی که بیشتر عمرشان در زندان سپری شد و تازه از زندان آزاده شده بود، خدمت آقا رسید و شرح ماجرای زندان قصر را گزارش داد. البته لازم به ذکر است که در زندان قصر آقایانی مانند فلسفی منبری مشهور، اسلامی، مهدوی کنی و آقای مکارم شیرازی و خیلی‌های دیگر زندانی بودند. آقای اسلامی ماجرا شیرین و خنده‌آور را از زندان نقل کرد آقا خندیدند. می‌گفت در زندان کاری کردیم خود رئیس زندان آمد با خواهش و تمنا از ما خواست که شما زندانی نیستید و آزادید، برای این که در زندان، قاتل و چاقوکش داریم، با این کارهای شما اینها در کلاه ما پشم نمی‌بینند. شیخ عباس‌علی اسلامی می‌گفت: در زندان مثل سینه‌زن‌ها پیراهن‌مان درمی‌آوردیم و به کمرمان می‌بستیم و سینه می‌زدیم و نوحه شومی (نه نوحه واقعی) خطاب به علم می‌خواندیم که تو گفתי نان ارزان شود کونان؟ ارزان است عمه‌ات به قربانت! و این را به فارسی و ترکی و عربی می‌خواندیم و سینه می‌زدیم.

من اعتقاد این است که ائمه اربعه انقلاب در تهران آقای میلانی، مرحوم خوانساری، سید شهاب‌الدین نجفی و محمدکاظم شریعت‌مداری بودند و جلسات خصوصی باهم داشتند. این جلسات هر شب

میلانی و آقازاده‌شان وارد خانه شدند. آقازاده گفتند ما سوار هواپیما شدیم، اما به فضای شاه‌رود که رسیدیم از بلندگوی هواپیما اعلام کردند مسافری نگران نباشند به علت نقص فنی هواپیما باید به مشهد برگردیم. هواپیما در باند فرودگاه مشهد نشست، دیدیم آقای سپهد تیمسار عزیزی، استاندار مشهد و نیابت تولیت از آقا خواستند از هواپیما بیایند پایین و در سالن انتظار نشستند و به آقا گفتند از تهران به ما تلکس شده که حضرت‌عالی نباید تهران تشریف ببرید، چون شاه مصمم به قلع انقلاب و این تظاهرات است.

در این مدت مرتب از تهران زنگ می‌زدند که ما منتظر شما هستیم این مرتبه آقا تصمیم گرفتند بروند. من به سید محمدعلی گفتم چهار تا بلیط بگیرد، برای خودتان، آقا، بنده و یکی هم برای سید محمد حجازی قاضی که کاتب آقا بودند و استفتائات ایشان را می‌نوشتند و خط زیبایی داشتند. حرکت کردیم، این دفعه جلوی آقا را نگرفتند و بازاری‌ها به استقبال آمدند و آقا را بردند در خیابان امیریه، داخل باغچه بزرگی که به آقای پورغدیری تاجر محترم ظاهراً اصفهانی متعلق بود. ایشان در تهران، کارخانه‌دار و مقلد آقای میلانی بود. شب‌ها آب‌پاشی می‌شد و چون هوا گرم بود، پنکه‌های دسته بلند گذاشته بودند. قالی پهن می‌کردند که آقا آنجا نماز می‌خواندند و تهرانی‌ها و مبارزین می‌آمدند خدمت آقا نماز می‌خواندند. هر شب یک نفر از آقایان منبری داغ که

در خانه یکی از ارکان اربعه برگزار می‌شد، مسائلی که در حضور عامه مردم امکان طرحش نبود. مدتی به این منوال گذشت تا اینکه دولت علم تلفن کرد و از آقایان اجازه شرفیابی خواست تا ببیند برای چه در تهران تجمع شده است. آقایان مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که ملاقات علم را نپذیرند و پاسخ دادند ما ملاقات با دولتی را که دستش به خون مردم و عامه آغشته است، نمی‌پذیریم. تا اینکه وزیر دربار از طرف شاه تلفن زدند که اگر آقایان موافق هستند این چهار نفر که در رأس هستند بیايند در حرم شاه عبدالعظیم جلسه داشته باشیم و حرف آقایان را گوش دهیم، ببینیم چه می‌خواهند؟ هدفشان چیست و برای چه به تهران آمده‌اند. آقایان مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که شاه، قدرت تمام تشکیلات مطبوعات و رادیو و تلویزیون را در دست دارد، باید شرایط ما را بپذیرد و اگر شاه آمد و گفت ما شرایط شما را قبول داریم و بعد هم زد زیر آن، تکلیف این مردمی که به صحنه آمده‌اند چیست؟ پس از آن اعلام می‌کنند که مراجع و روحانیت با ما کنار آمدند و خواسته‌هایی داشتند که ما خواسته‌های آنان را قبول کردیم، حال شما هم بروید دنبال کارتان و بازارها را باز کنید. (اگر چنین اتفاقی رخ دهد) دیگر نمی‌توان مردم را دوباره به صحنه آورد، بنابراین ملاقات را نمی‌پذیریم. مدتی به این منوال گذشت. این دفعه پاکروان، رئیس ساواک (پسر آن پاکروان که

در مشهد نیابت تولیت را داشت) تلفن کرد که شما شاه را نپذیرفتید، دولت علم را هم نپذیرفتید، من یک مقام امنیتی هستم و امنیت کشور به‌ویژه تهران بر عهده من است، من را باید بپذیرید. دوباره آقایان پس از چند جلسه مشورت، تصمیم گرفتند با رئیس ساواک جلسه داشته باشند. این چهار نفر آمدند. سخنگوی آن جلسه آقای طباطبایی بروجردی، داماد مرحوم آیت‌الله بروجردی بودند. ایشان یک مرد خوش‌چهره و خوش‌بیان بودند و خواسته‌های آقایان را برای پاکروان بیان می‌کردند. ما در جلسه نبودیم، بعداً نتایج را به ما گفتند. پاکروان سؤال کرد تمام علمای شهرهای ایران در تهران جمع شده‌اید^۲ حرفتان و خواسته‌تان چیست تا ما به شاه بگوییم؟ سخنگوی آقایان شروع به صحبت کردند و این مسائل را مطرح کردند: اصلاحات ارضی، رفتن زن‌ها به مجلس، اینکه برای رفتن به مجلس افراد می‌توانند به‌جای قرآن به کتاب مقدس ادیان دیگر مانند بوداییان و ارامنه قسم بخورند و آزادی امام، آیت‌الله قمی، آقای شیخ بهاءالدین محلاتی و دستغیب از زندان. او قول داد اینها را به عرض شاه برساند و به خواسته‌های آنها عمل کنند و امام و آقایان را هم آزاد کنند. اینها را پسر آقای میلانی برای من بیان کرد.

پس از ۲۰ روز از این جریانات خسته شده بودیم و به آقا گفتم اگر اجازه دهید ما به مشهد بازگردیم. حاج آقا گفتند حالا که

• پیش از آمدن آقا به مشهد همه جا تعطیل بود. قرار شد حوزه دایر شود و آقا در شب اول نصیحتی به طلاب کرد: آقایان علما سه گروه هستند: تشخیص یک عده این است که باید با دولت وقت مبارزه کنند؛ بلغ ما بلغ، این تعبیر امام بود یعنی به هر قیمتی که شده است، اگر کشتار زیادی هم رخ دهد، باید بروند تا رژیم را ساقط کنند و دیدیم به حمدالله ساقطش هم کردند. عده دوم معتقدند نباید با دولت مبارزه کرد، صحبت دست و درفش و قدرت است و ما کاری نمی‌توانیم بکنیم و به جایی نمی‌رسیم، باید با شاه برای حل مسائل حوزه وارد مذاکره شد؛ امثال مرحوم میرزا احمد کفایی و میرزا حسین سبزواری- که شاه سالی یکبار که به مشهد می‌آمد- در موزه‌ای که اکنون

صحن امام خمینی است با شاه دیدار می‌کردند و همین دیدارها موجب می‌شد اگر مشکلی وجود داشت، حل شود. بعضی از مسائل را هم حل می‌کردند و دستگاه، حرف آیت‌الله کفایی را می‌خرید. اگر روحانی یا علما را می‌گرفتند، ایشان تشری به ساواک

در آن واقعه که مرحوم امام زندانی شد و علمایی مانند مرحوم آیت‌الله قمی و مرحوم شیخ بهاء‌الدین شیرازی به زندان رفتند، موقعیت حساس بود، می‌گفتند تلکس شده آقا را نگذارید تهران بیاید، ما مصمم به کشتاریم و اگر تا حالا ۱۵ هزار کشته شده‌اند، تعداد دیگری هم به خاطر حضور آقای میلانی کشته می‌شوند. آقا تلفن‌ها و تلگراف‌های مرتب دریافت می‌کردند که حضرت‌عالی تشریف بیارید به تهران تا تکلیف ما بازاری‌ها مشخص شود، آیا به بسته بودن بازار ادامه دهیم یا باز کنیم؟ آقای میلانی به اتفاق آقا زاده‌شان محمدعلی به تهران با هواپیما عازم شدند در فضای شاه‌رود از بلندگوی هواپیما اعلام کردند به علت نقص فنی هواپیما باید به مشهد برگردد. هواپیما در باند فرودگاه مشهد نشست و سبهد تیمسار عزیزی، استاندار مشهد و نیابت تولیت از آقا خواسته بودند از هواپیما بیایند پایین.

می‌خواهید بروید شهریه‌تان عقب افتاده است، مبلغی را که حدود ۱۱ هزار یا ۱۲ هزار تومان بود به من دادند که داخل ساک گذاشتم. با این مبلغ حدود یک ماه شهریه حوزه را دادیم.

س: ظاهراً ساواک کنترل شدید روی بیت ایشان داشت و رفت‌وآمد مردم را محدود می‌کرد؟

• بله سرهنگ رضوی، رئیس کلانتری خیلی محدودیت ایجاد کرده بود. وی در این کار شدت عمل نشان می‌داد و نمی‌گذاشت مردم به دیدن آقا بیایند، ولی نتوانستند حریف مردم مشتاق و متدین شوند؛ زیرا این مساوی آن است که عده‌ای را بکشند و به رگبار ببندند، اما نمی‌خواستند این کار را بکنند و خطر را بپذیرند، وگرنه خیلی جلوگیری می‌کردند. اما هر چه اینها منع می‌کردند، مردم مشتاق، حریص‌تر می‌شدند

که به دیدن آقا بیایند و مردم سر خیابان منزل آقای میلانی منتظر می‌ماندند که آقا چه زمانی به حرم و زیارت مشرف می‌شوند، و با صلوات آقا را به حرم بردند.

س: آیت‌الله میلانی پس از بازگشت از تهران چه تحلیلی نسبت به وقایع داشتند؟

می‌زد، تسلیم می‌شدند و می‌گفتند اوامر آقا است و آزاد می‌کردند. عده‌ای دیگر نه این طرف هستند و نه آن طرف، اینان علمای مقدس‌مآب بودند و سرشان در نماز و نماز جماعت و ذکرشان بود. بعد آیت‌الله میلانی فرمودند شما حق اعتراض به هیچ گروهی را ندارید. همه اینها تشخیص داده بودند که وظیفه ما این است و هریک از این سه گروه به آن‌چه تشخیص داده بودند، عمل نمی‌کردند، خلاف شرع

کرده بودند و روز قیامت مؤاخذه می‌شدند. این مسئله ای بود که آقای میلانی در کلاس درس خود اعلام می‌کردند.

آقای میلانی پس از این که امام را گرفتند و به ترکیه و بعد هم به عراق تبعید کردند، به میدان نیامدند. بعضی از فضلاء درس ایشان اعتراض می‌کردند شما چرا اعلامیه نمی‌دهید و چرا بیرون نمی‌آیید و آقا می‌فرمودند: من احتمال اثر نمی‌دهم، ولی اگر اعلامیه بدهم، ممکن است جوانی کتک بخورد، شکنجه شود و من مسئول شرعی این اتفاق برای او هستم. از نظر فقهی نیز می‌گفتند: من موافق نیستم قطره خونی از دماغ مسلمانی در این رابطه بریزد. نقطه مقابل ایشان، حضرت امام قرار داشتند. به حضرت امام گفته می‌شود برای کاری که

سرهنک رضوی، رئیس کلانتری خیلی محدودیت ایجاد کرده بود. وی در این کار شدت عمل نشان می‌داد و نمی‌گذاشت مردم به دیدن آقا بیایند، ولی نتوانستند حریف مردم مشتاق و متدین شوند؛ زیرا این مساوی آن است که عده‌ای را بکشند و به رگبار ببندند، اما نمی‌خواستند این کار را بکنند و خطر را بپذیرند، وگرنه خیلی جلویی می‌کردند. اما هر چه اینها منع می‌کردند، مردم مشتاق، حریص‌تر می‌شدند

شما اقدام کردید احتمالاً ۱۰۰ هزار نفر کم‌وبیش شهید می‌شوند فرموده بودند برای پیروزی در انقلاب لازم است.

س: رابطه آقای میلانی با سید جلال‌الدین تهرانی نایب‌التولیه چگونه بود؟

• شبی پس از این که درس آقا تمام شد، رئیس تشریفات وقت آمد گفت سید محمدعلی کجاست؟ گفتم چه کار دارید؟ گفت: الان به من تلفن شده که به عرض آقا برسانم حضرت اشرف

(به استاندار و نیابت تولیت حضرت اشرف می‌گفتند) می‌خواهند خدمت آقا برسند زودتر آقا را ببرید به منزل. ایشان بعد از درس‌شان می‌نشستند و سیگاری می‌کشیدند و اگر مشکلاتی بود یا کسی سؤالاتی داشت، پاسخ می‌گفتند و معمولاً این جلسه بعد از درس، طولانی می‌شد. اما شب آقا را سریع به خانه بردیم. جلسه در کتابخانه بود و سید جلال تهرانی با رئیس تشریفات آمدند. سید جلال درس حوزه خوانده بود و منجم بود. در خانه‌اش تشکیلات رصدخانه داشت و تقویم سید جلال تهرانی از تقویم‌های معروف بود که رویش حساب می‌کردند.

رئیس تشریفات من را می‌شناخت ولی سید جلال شناختی از من نداشت و توقع نداشت من در جلسه باشم. همان جلسه

مطهر پایین بیاید، می‌گفتند برای همه ما دردسر می‌شود.

س: عامل اصلی تحرکات مردم مشهد در

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چه کسانی بودند؟

• مردم به اعلامیه مراجع و شخصیت‌های برجسته دینی خیلی اهمیت می‌دادند، به‌ویژه اعلامیه‌هایی که آقای میلانی می‌دادند. ایشان سوابق علمی و حرمت و اقتداری میان مردم داشت. از آقای قمی از نظر ظهور و بروز در فضای فرهنگی و رسانه‌ای جلوتر بود، طوری که در همان تاریخ، منبر می‌رفت و به شاه حمله می‌کرد که شنیده‌ام تو سگ بازی می‌کنی؟! آقای میلانی خیلی سنگین با نوک قلم کار می‌کردند و موقعیت‌شان با هم فرق داشت. آقای میلانی مرجعیت خیلی از تهرانی‌ها و مورد رجوع و اعتماد بازار تهران بود. وقتی تصمیم دولت شاه بر این شد که مرحوم امام را محاکمه کنند و اگر بتوانند اعدام کنند و این خبر به آقای میلانی رسید، از ایشان باره مرحوم امام، استفتا شده بود. از همه جدی‌تر به میدان آمد که موجب تعجب بسیاری شد. ایشان گفتند حضرت آیت‌الله خمینی از مجتهدین هستند و این مسئله روشن است و جای سؤال نیست. تعجب می‌کنم چه‌طور چنین سئوالی می‌کنید؟ در همین ایام، یکی از آقایان پرسیده بودند شما فلانی (امام) را مجتهد می‌دانید یا نه؟ ایشان (از یک‌سو) چون شبهه اجتهاد داشت، شانه خالی می‌کرد و پاسخ نمی‌داد و از سوی

برای اولین بار با ایشان برخورد داشتیم، البته بعدها وقتی از زلزله قزوین برمی‌گشتیم به خانه‌اش رفتیم و رفیق شدیم. سید جلال رو کرد به من با این قیافه و کتوشلوار و عبا این‌جا چه کار می‌کنید؟ می‌خواهم با آیت‌الله حرف خصوصی بزنم. پسرش باشد مسئله‌ای نیست. آقا فوری فرمودند: آقای روحانی از خودمان هستند و محرمند، شما حرفی دارید بزنید. ایشان وقتی خاطرش جمع شد شروع به صحبت کردند و سبک صحبت کردن سید جلال هم عادی نبود. مانند بعضی از منبری‌ها هنگام داغ شدن منبر رفتار می‌کرد، دست‌ها را بالا و پایین می‌برد، انگار به این فکر نمی‌کرد در حضور چه کسی نشسته و با چه کسی صحبت می‌کند. اعلی‌حضرت همایونی حکم من را فرستادند. فوری تلفن کردم به مشهد که من از طرف اعلی‌حضرت به عنوان نیابت تولیت منسوب شدم. من مشهد آمدم یک نفر بهایی ببینم، پدر همه را درمی‌آورم و گردن می‌زنم، دست قطع می‌کنم. آقا لبخندی زد. ایشان روز جمعه روضه آقا می‌آمد. آقا احترام می‌کردند و او را چفت خودشان جا می‌دادند. دوست داشت اوامر آقایان را اطاعت کند. خدمت آقای میلانی می‌آمد و به اوامر ایشان گوش می‌داد. گاهی مجری دستورات ایشان بود. آقای میلانی از طریق ایشان خواستند که توسعه حرم بدهند و این موضوع را در ملاقاتی به شاه رسانده بود، اما شاه نپذیرفته بودند. مخالف بودند گنبد

دیگر هم نمی‌خواست بگوید آقا را مجتهد نمی‌دانم.

س: چه مسئله‌ای موجب شد آقای میلانی بعداً ملایم‌تر عمل کند؟

• آقای میلانی و مرحوم گلپایگانی این کار را کردند و البته چوبش را هم خوردند. می‌گفتند اینها با رژیم ارتباط دارند. اما چرا سکوت کردند؟ واقعیت امر این بود که خود حاج شیخ حائری این شکلی بود و من این سه تن را این طوری تفسیر و تعبیر می‌کنم. وقتی رضاشاه به قم آمد، مرحوم بافقی را زیر کتک گرفت و توهین کرد و وقتی این داستان را به عرض ایشان رساندند، مرحوم حاج شیخ گفته بود شاه مملکت بر یکی از رعایاش غضب کرده است با این کلمه به شاه فهماند حساب او با دیگران فرق دارد، سراغ او نرفتند و احترام خاصی برای ایشان قائل شدند و به همین شکل حوزه را حفظ کرد و الان ۵۰ هزار، ۶۰ هزار طلبه رسمی داریم.

س: بعد از ۱۵ خرداد وضعیت سیاسی حوزه مشهد چگونه بود؟

• ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با دهه محرم مصادف شده بود و این خود موقعیت خاصی را به وجود آورده بود. وقتی در یک شهر مذهبی آیت‌الله و مرجع تقلیدی کنار قبر امام رضا (علیه السلام) ساکن هستند و مجالس حسینی در منزل ایشان (آقای میلانی) و دیگر آقایان برقرار است و از جاهای مختلف برای عزاداری به مشهد می‌آیند، آن وقت، تمام اینها آماده‌باش برای حمله کردن به شاه هستند. آقای

میلانی به تمام منبری‌ها دستور داده بودند وظیفه شرعی‌تان این است یا منبر نروید یا اگر رفتید درباره این موضوع باید صحبت کنید. لذا کسی به منبر نمی‌رفت مگر اینکه درباره موضوع ۱۵ خرداد تذکر دهد. آن عده هم که نمی‌خواستند درباره این موضوع صحبت کنند و با مبارزه مخالف بودند، از ترس سکوت کرده بودند؛ زیرا اگر چیزی می‌گفتند تو دهنی می‌خوردند. بنابراین اکثریت نزدیک به اتفاق، در امر مبارزه با شاه دنبال آقایان بودند. یک عده کمی دنباله‌رو شاه بودند و درباری محسوب می‌شدند. آنها منبر نمی‌رفتند یا از ترس‌شان مجبور بودند یک چیزی بگویند که در زمره غیرانقلابی‌ها قرار نگیرند.

س: از منبری‌های معروف که در منزل آقای میلانی منبر می‌رفتند چه کسانی مهم و اثرگذار بودند؟

• از شیخ غلامحسین مصباح می‌توان نام برد که ایشان غیر از آقای مصباح موسوی است که نماینده مراجع بودند. لقب مصباح‌الهدی را مرحوم میرزا مهدی اصفهانی به ایشان داده بود. خیلی به آقای میلانی علاقه داشت و مریدشان بود و به دستور آقای میلانی منبرهای داغی علیه حکومت وقت برگزار می‌کرد. ساواک ایشان را گرفت و زندان انداخت و در زندان دست و پایش چنگول شده بود، به این دلیل ایشان مرتب باید آبغوره می‌خورد. سالی ۵۰، ۶۰ کیلو آبغوره می‌خرید که مصرف کند و دوایش

ادامه دهد.

ما از ایشان خواهش کردیم یک تفسیر شروع کنند، گفتند تفسیر ندارم. من رفتم به کتابخانه خودم - آن وقت کتاب زیاد داشتم - همه را به یکی از مدارس مشهد اهدا کردم - تفسیر مرحوم فیض کاشانی را خدمت ایشان بردم و دادم و ایشان از اول سورۀ بقره شروع به تفسیر کردند. چند نفر از آقایان؛ محمدباقر بهبودی که پاورقی بر بحر داشت و سید حسین شمس که درس خارج در قم می‌گوید و ظاهراً جواد سبزواری و شاید آقای محمدرضا مهدوی دامغانی بودند. از ایشان خواهش کردیم که رسائل مرحوم شیخ مرتضی انصاری را درس بگویند. این درس در شبستان نهانندی مسجد گوهرشاد شروع شد. حاج حسن قمی در حد خودش مرد ملایی بود، ولی ما را اغنا نکرد، چون بیان‌شان خیلی فصیح نبود و با بیان مرحوم شیخ هاشم قزوینی خو گرفته بودیم، به همین خاطر نتوانستیم ادامه دهیم. یک ماه یا ۲۰ روز بیشتر ادامه نداشت.

س: از فوت مرحوم میلانی چیزی

. پیش از آمدن آقا به مشهد همه جا تعطیل بود. قرار شد حوزه دایر شود و آقا در شب اول نصیحتی به طلاب کرد: آقایان علما سه گروه هستید: تشخیص یک عده این است که باید با دولت وقت مبارزه کنند؛ بلغ ما بلغ، عده دوم معتقدند نباید با دولت مبارزه کرد، صحبت دست و درفش و قدرت است و ما کاری نمی‌توانیم بکنیم و به جایی نمی‌رسیم، باید با شاه برای حل مسائل حوزه وارد مذاکره شده‌ای دیگر نه این طرف هستند و نه آن طرف، اینان علمای مقدس‌مآب بودند و سرشان در نماز و نماز جماعت و ذکرشان بود. بعد آیت‌الله میلانی فرمودند شما حق اعتراض به هیچ گروهی را ندارید. همه اینها تشخیص داده بودند که وظیفۀ ما این است و هریک از این سه گروه به آن چه تشخیص داده بودند، عمل نمی‌کردند، خلاف شرع کرده بودند و روز قیامت مؤاخذه می‌شدند.

همین این بود. آقا دستور دادند تلفن کنید به ساواک و بگویید شما وظیفۀ خودتان می‌دانید آقایان را زندانی کنید، چرا از داروی مریضی ایشان جلوگیری می‌کنید و ساواک مجبور شد اجازه دهند آبغوره را در زندان ببریم و ایشان مصرف کند که یواش‌یواش حال‌شان جا آمد. س: از آشنایی با حاج آقا حسن قمی بفرمایید.

• وقتی ایشان به مشهد آمدند جمعیت زیادی از بازاری و غیربازاری و هیئتی‌ها با چراغ توری برای استقبال ایشان به فرودگاه رفتند و تا منزل بدرقه‌شان کردند. خانه‌ای که اجاره کرده بودند، یک اندرونی و یک بیرونی داشت و پنج‌شنبه‌ها روزه می‌خواندند، آقای میلانی هم جمعه‌ها روزه داشتند. مرحوم شیخ مهدی واعظ از وعاظ قدیمی و معروف، منبری

روضۀ ایشان بود که ۱۴ هزار حدیث از حفظ بود و منبری دو، سه ساعتی می‌رفت. گاهی نقل شده است ایشان در بین منبر خوابش می‌برد، ولی حرف‌هایش را گم نمی‌کرد و مسلط بود. این تسلط خیلی عجیب است که آدم خواب باشد، بعد از خواب حرفش را

نفرمودید؟

• ایشان دو مرتبه مریض شدند، یک مرتبه آپاندیس حاد گرفتند که در بیمارستان امام رضا (ع) بستری شدند و شاه پزشک مخصوص خودشان، پروفیسور بولون فرانسوی را که بعدها مسلمان شد و در مشهد رییس بخش جراحی بود، فرستاد آقا را عمل کرد. بعد از عمل گفت اگر چند لحظه دیرتر عمل می کردیم، آپاندیس حاد به خون می رسید و هیچ کس نمی توانست کاری کند. این از الطاف الهی بود که پیش از ترکیدن آپاندیس شکم را باز

کردیم و عمل کردیم. همه نمی توانستند بروند آقا را ببینند. فقط افراد خیلی مهم امکان ملاقات داشتند. یک دفتر یادبودی گذاشتیم، اسم شان را می نوشتند که در تاریخ فلان، فلانی دیدن آقا آمد.

به شکرانه بهبودی حال آقا به تمام پرسنل و بیمارهای بیمارستان امام رضا (ع) جعبه شیرینی دادیم. بیمار خیلی بود. به منزل متقل شدند و تا مدتی بستری بودند. در مریض دومی که به رحمت خدا رفتند در بیمارستان خصوصی دکتر محمد شاهین فر بستری بودند. بین بیماری اول با بیماری دوم شان فاصله زیادی بود. ایشان نوعاً زمستان ها مریض بودند و سرما می خوردند.

آقای میلانی پس از این که امام را گرفتند و به ترکیه و بعد هم به عراق تبعید کردند، به میدان نیامدند. بعضی از فضلی درس ایشان اعتراض می کردند شما چرا اعلامیه نمی دهید و چرا بیرون نمی آید و آقا می فرمودند: من احتمال اثر نمی دهم، ولی اگر اعلامیه بدهم، ممکن است جوانی کتک بخورد، شکنجه شود و من مسئول شرعی این اتفاق برای او هستم. از نظر فقهی نیز می گفتند: من موافق نیستم قطره خونی از دماغ مسلمانی در این رابطه بریزد

طبيب معالج ایشان آقای نوراللهیان بود که حوزوی بود، اما لباسش را درآورده بود و طبابت خوانده بود. ایشان به آقا خیلی علاقه داشت. دو ماه در بیمارستان شاهین فر بستری بود، همه دکترها می آمدند، ولی معالجات شان مثمرتر نبود.

س: در مورد مقام معظم رهبری چه خاطراتی دارید:

• بنده در مدرسه نواب اتاقی داشتیم. در آن اتاق یک روز مرحوم نوغانی آقای مبین را که پیشکارش بود، فرستاد. املاک آنجا رو اداره می کرد،

موقوفه را جمع آوری کرد. در کسوت روحانیت بود. ایشان آمد گفت آقای میرزا سلام رساند و گفتند اجازه دهید آقا سید محمد خامنه ای را در حجره شما جا دهیم. برادر بزرگ آقا، گفتم سلام ما را خدمت ایشان برسانید بگویید ما شب خواب نیستیم، مطالعه می کنیم. بعد از درس مطالعه می کنم، می روم خانه مان و این جا استعداد دو نفر دارد، یکی خودم و اگر یکی دیگر بیاید، عیب ندارد. یکی، دو روز بعد سید محمد برادر بزرگ مقام معظم رهبری را به من معرفی کردند. مدتی خدمت ایشان بودیم. مدتی بعد ایشان از طرف پدرشان سید جواد، من را به نهار دعوت کردند. یک آبگوشت ترکی درست کرده بودند که

آینده چه می‌شود.

یک روز دور هم نشسته بودیم، بنده خدایی وارد مدرسه شد که پیشگویی می‌کرد. می‌گفتند از هند آمده است. یکی یکی دست افراد را می‌گرفت و پیشگویی می‌کرد، چه کسی هستی، چند تا پسر داری، پدرت کیست و آینده‌ات چه می‌شود؟ تا به آقای خامنه‌ای رسید، به چهره ایشان نگاه کرد گفت این آقا در چهره‌اش می‌بینم زمانی شاه این مملکت می‌شود. این از چیزهایی است که خودمان در مدرسه نواب دیدیم، همه خندیدند و خودش هم خنده‌اش گرفت.

خوردنی بود. هفت، هشت نفر بیشتر نبودیم. مرحوم سید هاشم نجف‌آبادی و خودش و آقای خامنه‌ای، سید محمد برادرشان. بعد برگشتیم مدرسه و بعد از مدتی آقا سید علی یواش‌یواش آمدند مدرسه نواب. شرح لمعه می‌خواندند و بعد مکاسب را در خدمت شیخ هاشم قزوینی شروع کردند. طلبه‌ای پر انرژی بود و روحیه انقلابی داشتند و همین مجال نمی‌داد، دنبال مسائل حوزه برون، ولی چون استعداد داشتند، یک شبه راه چهل شبهه رفتند و چند روز که از زندان بیرون می‌آمد، کار یک سال را انجام می‌داد. مشخص بود در

پی‌نوشت‌ها

۱. مرحوم سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در اون جریان مسجد فیل که گرفت شنیدم چند سیلی بدی به ایشان زده و بعد که به ایشان گفتند: چرا این کار را کردید؟ گفت: من با آن سیلی ایشان را از مرگ نجات دادم وگرنه برنامه اعدام برای ایشان داشتند.

۲. از آبادان آقای سنابادی و شیخ عبدالرسول قائمی و از گیلان مرحوم زیآوری و مرحوم سید حسن بحرالعلوم که از خانواده بحرالعلوم معروف بوده و در گیلان ساکن بودند. مرحوم حاج مجتبی قزوینی از مشهد، مرحوم شهید صدوقی از یزد آمده بودند